

دکتر لورا مک دونالد



چرا مسلمان و شیعه شدم؟!

چرا مسلمان و شیعه شدم؟!

دکتر لورا مک دونالد از دانشگاه بیرمنگام انگلیس، که به دین مبین اسلام گروید

من لارا زهرا مک دونالد هستم، از من دعوت شد تا امروز دربارهٔ مسلمان شدن زن‌ها صحبت کنم.

وقتی برای اولین بار این عنوان را شنیدم، خیلی وحشت کردم، و من به عنوان یک محقق، کم‌کم از همهٔ اطرافیانم پرس‌وجو کردم. نمی‌دانستم باید دربارهٔ چه چیزی صحبت کنم. نمی‌دانستم چه طور صحبت کنم و به چه کسانی ادای احترام کنم. بعد اسم خیلی‌ها به ذهنم رسید. خیلی‌ها در گذشته، آینده و حال!

من نمی‌توانم تجارب و زندگی این افراد را بیان کنم، یا یک قانون کلی به شما بگویم. پس تصمیم گرفتم داستان خود را بگویم. همان طور که گفتم فقط می‌توانیم دربارهٔ خودمان صحبت کنیم اما می‌توانیم ارتباط بین دیگران را پیدا کنیم.

وقتی جوان بودم خیلی عاشق می‌شدم، عاشق مردم و مکان‌ها و ایده‌ها می‌شدم. این موضوع مادر من را خیلی نگران می‌کرد. حتی توانستم مردی را پیدا کنم که الان همسر شده. اما عشق آخر من خیلی عمیق، معنوی بود. ذهنم را درگیر کرد

و خیلی خوشحال بودم. این همان نوع عشقی است که مردم درباره اش صحبت می کنند.

من عاشق اسلام شدم، و این مادرم را خیلی ترساند! گفتم لا إله إلا الله محمد رسول الله. یعنی الله تنها خداست و محمد آخرین پیامبر او است. در آن زمان مسلمان شدم. وقتی این کلمات را گفتم، این مفهوم را قبول و درک کردم. این طور فکر می کردم که خیلی ساده است و من مسلمان شدم. و من زن هستم و به خاطر همین زن مسلمان هستم. اما همه چیز تازه شروع شده بود و صداهای قضاوت و انتظارات دیگران بر من تحمیل شد. مردم به من می گفتند که من باید چه کسی باشم و می گفتند که من از دید آن ها چه کسی هستم.

پس ناگهان صدای قضاوت دیگران به من می گفت که من سرکوب شدم. چون تمام زن های مسلمان سرکوب شدند. مثلاً می گفتند که من دچار توهم شدم و به خود آگاهی اشتباهی رسیدم. من به جای خدا، تسلیم مردها شدم، و من داوطلبانه با مسلمان شدن به یک فرد ترک شده تبدیل شدم و مردم بیشتر از همین می ترسند.

مردم فکر می کردند که من شلخته هستم. می گفتند چرا یک زن باید بدن زیبای خود را بپوشاند؟! چرا یک زن می خواهد روسری سر کند؟! یا رفتار خاصی داشته باشد؟! با اینکه می تواند کارهای بهتر دیگری انجام بدهد!؟

انگار این ها برخلاف زنانگی من بودند! در نهایت باید بگویم من از نظر بعضی ها باعث بی آبرویی بودم. من فرهنگ خودم را کنار گذاشته بودم، ملت خودم را کنار

گذاشته بودم. من خائن بودم. کنار آمدن با این‌ها سخت بود، انتظار این‌ها را نداشتم. اما صداهای دیگر هم در ذهن من بود. صداهایی که شاید مثبت‌تر باشند. اما در اصل صداهای انتظار بودند. ناگهان به من گفته شد که الان کامل شدم، باتقوا شدم، دوباره متولد شدم؛ داشتم فکر می‌کردم که من این‌ها هستم، داشتم فکر می‌کردم که زندگی متفاوتی دارم.

نام زهرا (دختر پیامبر) را انتخاب کردم، و بعضی وقت‌ها نام زهرا را برای خودم استفاده می‌کنم. لباس‌های خاصی می‌پوشم و هویت و باورهای مذهبی خودم را بروز می‌دهم، و این‌طور زندگی می‌کنم. در دانشگاه من با افراد و جامعه متفاوتی بودم، و وقتی به خانه خودم می‌روم، دوباره لارا می‌شم، حس متفاوتی دارم و رفتار بقیه با من عوض می‌شود. پس برای مدتی چیزهایی که مردم به من می‌گفتند نبودم. من درباره خودم حس متفاوت، مبهم، نامشخص و چند تکه داشتم.

این حس تا مدتی با من بود. مثل این بود که ایده‌های مردم دیگر، دستورالعمل بود که من آن‌ها را نمی‌شناختم، و نمی‌خواستم و نمی‌توانستم آن‌ها باشم. در نهایت دیگر نمی‌توانستم تحمل کنم! باید سفر و تجربه خودم را ادامه می‌دادم، و باید در برابر گفته‌های دیگر مردم مقاومت می‌کردم.

اول به اطرافم و گذشته نگاه کردم. روش‌های زیادی را پیدا کردم تا یک زن مسلمان باشم. الگوهای پیدا کردم که دیگران درباره‌اش صحبت نمی‌کردند. صداهایی در ذهن من بود که ما آن‌ها را توصیف نمی‌کنیم. در گذشته زن‌هایی مثل خدیجه بنت

خویند بودند که عشق زندگی پیامبر بود، و اولین کسی بود که بعد از پیامبر شدن او به اسلام روی آورد. او یک تاجر قوی و رهبر بود که از پیامبر خواستگاری کرد، او از پیامبر بزرگ‌تر بود پس فرد خیلی قوی در برابر کسی بود که در برابر الگوهای مردم مقاومت می‌کرد. مردم گفتند من هم همین‌طور هستم. زن‌های دیگری هم بودند که در برابر ایده‌زن‌های سرکوب شده مقاومت می‌کردند. رهبرهای مذهبی مثل فاطمه یا زینب بنت علی هم بودند که حتی در موقعیت‌های سخت، رهبری کل جامعه را به‌دست گرفتند و آن‌ها مورد احترام بودند.

در دوران معاصر ملکه یمن هم بود، ملکه آمنه زاریا، که امروزه در نیجریه هست. حاکم خیلی خوبی بود و آموزش را در بین مردم گسترش داد. او خیلی باهوش بود و آموزش را در هر روستاها گسترش داد. حتی امروزه مردم متون مقدس را حفظ کرده‌اند و به‌طور شفاهی بین نسل‌های بعد منتقل می‌کنند. این‌طوری آموزش را بین مردم گسترش داد و به‌خاطر همین در یادها ماند.

گذشته پر بود از این زن‌های الهام‌بخش که در برابر الگوها، فرضیات و نظرات مردم مقاومت می‌کردند. با خودم فکر کردم می‌توان با این‌ها هم‌زادپنداری کنم و از شعارهای ترسناک دور شوم. به حال نگاه کردم. شاید ساده به نظر برسد اما وقتی در موقعیت مناسب باشید متوجه می‌شوید که مردم اطراف ما، معمولی و عجیب هستند. مثل فعال‌های سیاسی، هنرمندها، محققین، رهبرها، محققین، معلم‌ها، قضات، تجار و کشاورزها، تمام این مردم، حتی دوستان و خانواده من، خواهرهای

من در اسلام و خواهرهای من در بشریت، همه ما متنوع و خاص هستیم، و از مرزهایی که دیگران برای من و بقیه تعیین می‌کنند فراتر می‌رویم؛ و بعد به خودم نگاه کردم. شاید به روش‌های جدیدی خودم را دیدم. جدای از آن، به تحقیق علاقه داشتم، یک دختر، خواهر و دوست بودم. الان هم مادر هستم. من یک مسافر کنجکاو هستم، من یک انسان هستم که می‌خواهم با بقیه ارتباط داشته باشم و بخشی از جامعه و انسانیت باشم. من خدا را می‌پرستم، از محمد پیروی می‌کنم. اسلام مسیر زندگی من است. هوایما اجتماعی و تجربه سفر من همین است. یک نکته ساده به ذهنم رسید، من یک زن مسلمان هستم و من خودم هستم، خیلی ممنونم. امیدوارم مفید بوده باشد.

تمام

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّتِكَ الْفَرَجَ وَأَقِمْنَا بِخِدْمَتِهِ